



• پنج شنبه ۲۴ اسفند۱۳۹۶ • شماره ۱۰۰۵

در محضر بزرگان

با کلمه «قرن جدید» بیچاره شده‌ایم!

استاد شهید مرتضی مطهری درباره باور اشتباه بعضی از مردم این دوره و زمانه که خود را متعلق به جهان صنعتی امروز می‌دانند و تصور می‌کنند دیگر دین و باورهای مذهبی کهنه شده است، گفته‌اند: «از نظر بعضی افراد چون عصر، عصر فضاست، دیگر نمی‌توان هواپیما را گذاشت و الاغ سواری کرد، برق را گذاشت و چراغ نفتی روشن کرد، کارخانه‌های عظیم ریسندهی را گذاشت و با چرخ‌دستی نخ‌ریسی کرد، ماشین‌های غول‌پیکر را گذاشت و دست‌نویسی کرد. همین‌طور نمی‌شود در مجالس رقص شرکت نکرد، عریده مستانه نکشید، پوکر نزد، مد بالای زانو نبوشید زیرا همه این‌ها پدیده قرن می‌باشند و اگر این کارها را انجام ندهند به عصر الاغ سواری بر گشته‌اند. کلمه «پدیده قرن» چه افراد بسیاری را بدیخت و چه خانواده‌های بی‌شماری را متلاشی نموده است.»

بر گرفته از کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» با تلخیص

ریشه ضرب‌المثل

سبیل گرو گذاشتن

در گذشته، سبیل بعضی ها اعتبار داشت طوری که با گرو گذاشتن یک تار آن، می توانستند وام بگیرند. اما اعتبار سبیل به صاحبش بود نه به موی آن، چون به هر سبیلی وام نمی دادند، چنان که در حکایت زیر می خوانیم. روزی شخص معتبری نزد یکی از افراد سرشناس شهر رفت و تقاضای مبلغی وام کرد اما چون ودیعه ای نداشت، وام دهنده از او یک تار سبیل به جای ودیعه درخواست کرد. آن مرد هم شانه را از جیب خارج کرد و با احتیاط یک موی از سبیل کند و لای پارچه ای گذاشت و تحویل او داد و پول گرفت. شخص بیکار و بی عاری که شاهد این ماجرا بود، بدون اطلاع از همه چیز، وقتی دید آن شخص با یک تار مو چنان پولی گرفت، تصمیم گرفت به تقلید از او وام بگیرد، لذا به نزد شخص وام دهنده رفت و دست در سبیل خود زد و بخشی از آن را کند و به طرف او دراز کرد و گفت: «بی زحمت به من یک کیسه طلا وام بده.» مرد نگاهی به او و سبیل ناقص اش کرد و گفت: «تو که به سبیل خودت رحم نکردی، چگونه به پول من رحم خواهی کرد؟ آن سبیلی را که گرو می گیرند این سبیل نیست!»

بر گرفته از کتاب «قند و نمک» نوشته جعفر شهری

بریده کتاب

تقدیر یعنی...

دنیا‌ن‌دان نیست؛ دنیا‌مدرسه است و ما دانش آموزان خُرد بی‌خردی هستیم که هر روز، هر ماه و هر سال بعد از تحمل رنج خواندن و دانستن، آزمایش می‌شویم. و هر گز نمی‌پنداریم که دنیا کلافی‌سُـر در گم و مغشوش است! اما به قول مارک توابن: باید هوشیار باشسیم که از هر تجربه، فقط حکمتی را که در آن نهفته است کسب کنیم و درک کنیم که تقدیر یعنی، مجموعه ای از حوادث برای نوعی یادگیری.

بر گرفته از «لطف‌ا‌گوسفند نباشید» اثر محمود نامنی

اندکی صبر

بهار

بهار می آید که بیاید

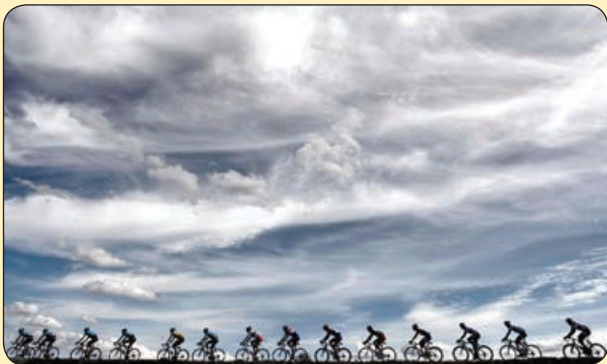
می رود که برود ...

تا چشمان سبزت را دارم،

همیشه بهار در کنار من است

علیرضا تنگستانی

دنیا به روایت تصویر



گاردین | مسابقه دوچرخه سواری مسیر پارسی – نیس، فرانسه

دور دنیا

انتظار برای صاحب مرده



رود. اما فرد بی‌خانمان در بیمارستان فوت می‌کند. حالا چهار ماه است سگ او از جلوی بیمارستان تکان نخورده و سوژه رسانه های این کشور شده است.

گزارشگری که پیر نمی‌شود!



تاکنون هیچ تغییری نکرده است. او که در کشورش بسیار محبوب است، به «ال‌په بی نظیر» شهرت یافته است.



پرونده‌های مجهول ۲

هواپیمایی که از گذشته آمده بود!

***میترا تاتاری** مترجم*



در ادامه سری پرونده های مجهول، این بار معمای عجیب هواپیمایی را دنبال می کنیم که با ۵۴ مسافر در زمان کم شد!مممایی که بعداز گذشت ده‌ها سال، همچنان بی جواب مانده است. در سال ۱۹۹۲، کارمندان برج مراقبت ونزوئلا با ارتباط خلبان ناشناسی مواجه شدند که قرار نبود در این فرودگاه بنشیند. خلبان به برج مراقبت اعلام کرد که از نیویورک به سمت میامی می رود و با ۵۴ سرنشین، می خواهد روی باند فرود بیاید. خلبان تاریخ فرود این هواپیما را ساعت ۵:۵۵:۵ صبح در تاریخ ۲ جولای ۱۹۵۵ اعلام کرد یعنی ۳۷ سال پیش! کارمندان برج مراقبت ونزوئلا که در بهت فرو رفته بودند، به او اعلام کردند که در فرودگاه ونزوئلاست و باند آماده فرود هواپیماست. هنگام فرود، پس از دیدن جت ها و هواپیماهایی که در آن جا وجود داشت، ترس و وحشت وجود خلبان را فرامی گیرد و با صدایی لرزان از کمک خلبان می پرسد، این چا خبر است؟ او در ادامه با وحشت و عصبانیت به برج مراقبت اعلام می کند که هیچ کس حق نزدیک شدن به او را ندارد. خلبان دوباره به هواپیما سرعت می دهد و قیل از این که کسی دستش به او و مسافرانش برسد، از فرودگاه پرواز می کند. صدای این خلبان و ترس و دلهره ناشی از دیدن فرودگاه، هنوز هم به صورت ضبط شده در اختیار برج مراقبت ونزوئلاست اما این که این هواپیما به ۵۴ سرنشین، در چه زمانی ناپدید شده، هنوز در هاله ای از ابهام است. برخی معتقدند این هواپیما با سرعت بالا وارد یک کره چاله شده و احتمالاً با ورود به آن، به زمان دیگری منتقل شده است. جست وجوها درباره پرواز این هواپیما در سال ۱۹۵۵ هم جاکی از پرواز عادی و موفق این هواپیما به مقصد بوده است!

هر چند گفته می شود سفر در زمان از نظر علمی شدنی است و مسافر زمان فقط باید کرم چاله ها را پیدا کند تا بتواند بین دو نقطه از زمان و مکان سفر کند، ولی از نظر سخت افزاری هنوز علم نتوانسته به آن درجه از پیشرفت برسد. باید منتظر ماند تا این تئوری اثبات و عملی شود.

شماره قبل از خداحافظی

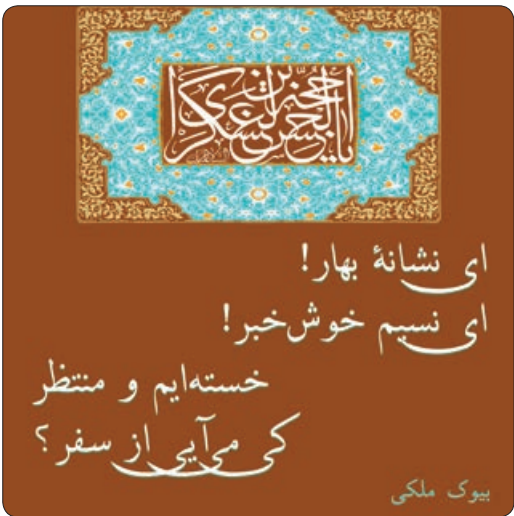
بعضی بزرگان خفن استرپ
که بیش از ۲۲۰ پیامک در این مسابقهفرستادن:

سلام خفن عزیز! نمردیم و بزرگ خفن هم شدیم! ضمن تبریک عید نوروز، تا عیدفطر بهت مهلت میدم تا زاغه مهماتو پرت کنی و برگردی! وگرنه مجبورم خودم آستین آخرش مسابقه داشت و ۷۵۲۲۶ پیامک از ۸۵۰۹ نفر گرفت. البته بعضی مخاطباش در این ۲۳۱ مسابقه، مشتری ثابتش شدن، طوری که ۳۸۰ نفر داشتیم که هریک بیش از ۵بار پاسخ فرستادن! معرفی برندگان و بقیه بزرگان هم بگونه برای دوشنبه ۲۸اسفندبا هر مخاطب هم می گیم که چندبار پاسخ داده، فعلاً!

متولیان عزیز خفن استرپ!دنیایی تشکر از این همه ابتکار و خلاقیت که دوشنبه و پنج شنبه من روزبیا کردین.خلاصه با جایزه ، بی جایزه طرفدارتونم...جاتون خیلی خالی خواهد بود!پاینده باشین .
۰۷۴۸...۹۱۵۲
محمد صادق اسماعیلیان

تلگراف | روپات اسب سوار! انگلستان

فتو شعر انتظار



شبکه‌های اجتماعی

• علاوه بر این که کوئل گازی برقیه، چهارشنبه سوری هم سه شنبه‌است، عجیبه! •دوستان اگه فیزیک ۲ رو با ۱۲ پاس کردید، لزومی نداره فوت استیون هاو‌کینگ رو به عرصه علم و دانش جهان تسلیت بگیدا! •به عنوان کسی که فیزیک یک رو ۱۸ شده، منم در غم از دست دادن استیون هاو‌کینگ، فخر فیزیک جهان شریک بدانید! •ا‌قا اگه واقعا استیون هاو‌کینگ فوت کرده اون صندلی و دم دستگاش رو بدین من به جام صحبت کنه. واقعا حوصله ندارم خودم صحبت کنم! •استیون هاو‌کینگ اگه تو ایران می اومد، ته تپش دعوتش می کردن ماه عسل، از بدبختی هاش می گفت، اون وقت خودش و مادرش و مجری با هم می زدن زیر گریه! •به دلیل مرگ جانسون و جانتگاز استیون هاو‌کینگ، این ترم اصلاً فیزیک نمی خونیم! •تنها برنده واقعی چهارشنبه سوری، کشور چینه!

با خانمان

قورمه سبزی، باید‌ها و نباید‌ها

***زهرا فرنی** | طنز پرداز*

خب به هفته از روز مادر گذشت و الان می‌تونم انتقادتم رو بدون ترس به جامعه‌مادری وارد کنم. بداین اولش رو با تعریف و تمجید از مقام شاخ و شاخم مادرها آغاز کنم که چقدر برای خانه و خانواده زحمت می‌کنن. از زمانی که ۹ ماه تمام از ما بهترین مراقبت‌ها رو کردن (منظورم اماناتی مردمه، مامان خودم که به مراقبت بارداری اصلاً اعتقاد نداشت) تا همین الان که چار ستون کانون خانواده رو سفت گرفتن و نمی‌ذارن آب تو دل کسی تگون بخوره.خب حالا هممون مامان ها، صبح تا شب توی خونه کار می‌کنن و به قول خودشون سخت‌ترین کاری که انجام می‌دن غذا پختنه. همه به‌عنوان به غذای سخت که نیازمند توجه ویژه و وقت گذاشته، قورمه سبزی رو مثال می‌زنن. پختن قورمه سبزی این طوره که می‌ری از مغازه سبزی می‌خری با نسبت‌های حسالاس. به برگ تره زیاد شه به برگ جعفری کم، دیگه اون مزه رو نمی‌ده. بعد با دقت چند کیلو سبزی رو پاک می‌کنی. با توجه به ذائقه اعضای خانواده خرد و سرخش می‌کنی. بعد لوبیا رو اضافه می‌کنی و تکه گوشت‌های سرخ شده و ادویه به مقدار کافی و درش رو می‌بندی و دایم بهش سر می‌زنی تا جابفته.اما قورمه سبزی پختن توی خونه ما این طوره که سبزی قورمه‌های سرخ‌شده و آماده‌ای که توی فریزر داریم و از خانم کمالی خریدیم رو به دستور مادر از فریزر می‌ذاریم بیرون. بعد صدام می‌کنه: «بیا چارتا پیمونه برنج خیس کن.» اما در اصل منظورش اینه که «چهارتا پیمونه برنج پاک کن، بشور، نمک بریز و بذار خیس بخوره، بعد بپز.» از این مر حله که عبور می‌کنی پیمو می‌گه: «چرا نشتستی؟ پاشو پنج تا مشت لوبیا بذار!» اینم توضیح نداره که! یعنی «پاک کن، بشور، به تفت بده، بریز توی غذا.» اما کاری که برای امان می‌مونه از غذا پختن، کار سخت و طاقت‌فرسای سرخ کردن گوشت با پیاز داغ و سیره که اون‌ها هم قبل‌تر از خانم کمالی خریده‌شده. در تمام مراحل هم سرنزن به غذا، بر عهده منه. الان سوال من از تمام مادران سرزمین اینه که واقعا این غذا رو شما پختین یعنی؟ اصلاً قبول. شما پختین. دستتون هم درد نکنه. چرا وقتی شور می‌شه و می‌سوزه میندازین گردن‌ما؟

متن زیر از اشعار خودمه که به مناسبت سال جدید و حال و هوای بهاری وتقارنش با سالگرد فوت مرحوم پدرمه. گل وسنبل به صحرا بی شمار است صدای نمه های کیک وسار است نوازد گوش جان را بوی سبزه دل اما،چشم وشلش سوی یار است. **امید نخعی(ساعده) –سبزوار**

ضمن سلام سخنی نیست جز عرض تشکر و خسته نباشید. باید گفت که: به پایان ام‌داین دفتر حکایت همچنان باقی است. به صد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقان.
محمد صادق اسماعیلیان



شعری برای خداحافظی: رفتی و بی تو دلم پُردرده / فسفر مخمز یخ زده و سرده / با خودم گفتم شاید بمونی / گفتند که خفن بر نمی‌گردد / تو رفتی و منم چشم به راهت / خدا باشه پشت و پناهت
سید احمد سلیمانی (مستر CNG)



خفن عالی بود. حیف که تموم شد. گاهی ساعت ۱۰ شب یادم اومده و رقیم روزنامه خریدم و جواب فرستادم.منتظر چالش جدیدتونیم آقای رنجبر. راستی دوبارم شانس برنده شدن داشتم.

جلال خیر آبادی، نیشابور



گاردین | کیوترانی بر روی سیم برق فشار قوی، بنگلادش

کله جغوفی

آق کمال و کاملیا خانم به استقبال سال نو می‌روند

آق کمال

با عیال نشسته بودم و اختلاط مک‌ردم. آخر هر سال میشنم حساب کتاب مکئم که چی جوری سال ره پشت سر گذاشتم. عادت درم هر خرجی که تو زندگی مکئم ره منویسم. از خرید فرش و لباس گیرفته تا ماست و دوغ و خانه نویی دوست عیال و قدم نورسیدگی پسر عمهام و خرج سلمونی خُودم و شارژ من کارت عیال. جمع و تفریقام که تموم رفت، مکُم داشت سوت مکشید. به عیال گفتم: «حدسن بن چند خرج کردم امسال؟!» گفت: «نمی‌دونم.» عدد ره بهش نشون دادم. چشماش چارتا رفت! گفت: «انا حالا خوب رفت!» به واقعا انا حالا خوب رفت، عیال از دین دخل و خرج مان لهجه‌اش عوض رفت! گفت: «به صفر اضافی نداشتی؟» گفتم: «سه بار حساب کردم!» پرسید: «ما چه جوری این همه خرج کردیم و خودمون نفهمیدیم؟» گفتم: «همی ره بگو! ولی کار خدایه، مگن خدا برکت مده، یعنی همی. ببینن ای چندر غار در آمدمان چی جور برکت مکُنه. خدا ره شکر.» عیال گفت: «آره واقعا خدا رو شکر. همین که خانواده‌هامون سالم و شاد کنارمون هستن و تن خودمون سالمه و دلمون شاده و به سقفی بالای سرمون داریم خدا رو شکر، هر چند سقف مال بابای منه و قرار بوده زودتر بریم زه زیر سقف خودمون!» یعنی هم وسط حرف های احساسیش هم باید تیکه داماد سر خانه بودن ره بهم پندازه! هم خودمه جمع کُئم سال دگه یِگ قوطی کبریت بخرم که ایقد خفت و خوار ی نکشم. ایشالا خدا همه بی‌خانه‌هاره خانه‌دار کنه، بی‌بچه‌هاره بچه‌دار و دل همه غمگیناره شاد کنه. عیال که دید رفتم تو خُودم، ور خاست یک بستنی شکلاتی از ته فریزر در آورد و گذاشت تو بشقابم. ناقلا نقطه ضعفمه مدنه.

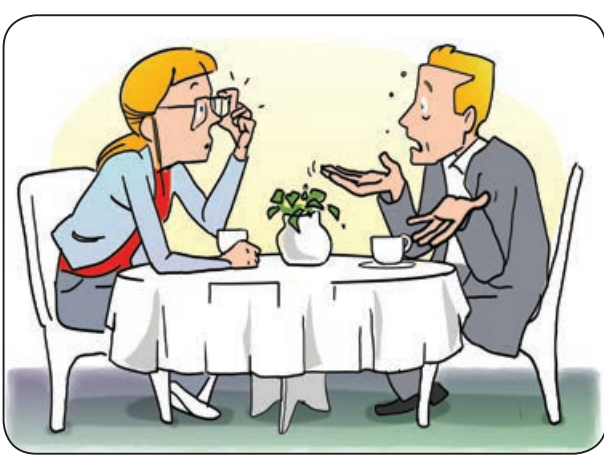
به خیر و خوشی امسال هم دره تموم مره. یعنی از آلودگی هوا و بی‌آبی و زلزله و آتیش سوزی و سقوط هواپیما و تصادف جاده‌ای و... حتی شب چارشنبه سوری جون سالم به در بردم. اگه خدا بخه و ای چند روز باقی مانده هم زنده بچم و هواپیمایی رو سر مان سقوط نکنه و درد و مرضی نگیرم، ایشالا سال ۹۶ ره به آخر برسانم و آماده مرم بری سال ۹۷. شمایتم حلال کنن اگه حرفی زدم که به کسی برخورده یا تو نوشته‌هام حقی ره ناحق کردم. ایشالا سعی مکئم سال دگه اگه زنده ماندم از دلتان دربریم. سر سفره هفت سین مرخصا و در گذشته‌هاره فراموش نکنن، ما زَم همیجور. ای زَم فراموش نکنن که بستنیا ره تو فریزر کنار سیر داغ پیاز داغ ندازن!

نیم دقیقه‌ای

عینک بدبینی!

زن و شوهری در رستوران نشسته و منتظر بودند تا غذایشان را بیاورند. زن به همسرش گفت: «عزیزم، با این عینک جدید متأسفانه حس می‌کنم ازت خوشم نمیاد!» مرد متعجب گفت: «عزیزم، اما من که عینکی نزدِم! عینک آفتابی جدیدم رو می‌گی؟» زن پاسخ داد: «نه عزیزم، منظورم عینک طبی خودم بود که تازه گرفتم و امروز به چشمام زدم!»

ترجمه و تصویر سازی: فرنگیس یاقوتی، سعید مرادی



ما و شما

• بفرستید. • آق کمال، عید مسافرت کجا میری که ما هم بیایم همسفر بشیم؟ • آق کمال: ما که عید خانه مانم، از بس فک و فامیل درم و باید برم دیدنشان و بین خانه مان. ولی شما اگه دوست درن همسفر ما بشین، متین دعوت مان کنی یک روز برم همی دور و بر مشددیزی بزنم! • آرتورز گردن گرفتیم بس که همه تقصیرهارو انداختن گردن من. • همسر عزیزم المیرا جان، خدا رو شاکرم که گلی مثل تو رو نصیبم کرد. بدون که خیلی دوستت دارم و قدرت کارایی چندان ی ندارد، خواهش می‌کنم منو ببخش و قهرت رو تموم کن. طاقت ندارم... احسان

